

چگونه می‌توان در ایران مارکسیست بود؟

در پرتو پرسش‌های اجتماعيون عاميون ايران در سال ۱۹۰۸

در دنیای غیر اروپایی، کاریست مارکسیسم، که در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم میلادی در اروپای سرمایه‌داری بنیان می‌شود، چون بغرنجی نظری و عملی همواره مطرح بوده است. همیشه موضوع تأمل و پرسش مبارزان رهایی‌خواه کشورهای مختلف جهان قرار گرفته است. در نهایت، این که چگونه می‌توان، در آن جا که جنبش اجتماعی جاری است، مارکسیست بود؟ چگونه می‌توان در یک **شرایط تاریخی عینی و مشخص**، هم‌چون مارکسیست اندیشه و عمل کرد؟ و در یک کلام، در هر مکان و هر زمان عصر جدید چون کمونیست رفتار کرد؟ پرسشی است که از زمان مارکس تا امروز پیوسته جوابی بی‌پایان پاسخ (های) خود است.

نخست انقلابیون روس هستند که در سال‌های پایانی عمر مارکس، در دهه‌ی هشتاد سده نوزده، از او در باره‌ی امکان «گذاری ویژه» به کمونیسم در شرایط خاص روسیه دهقانی آن زمان، یعنی با تکیه بر *آبشین‌ها* یا مالکیت‌های اشتراکی زمین در آن سامان، پرس و جو می‌کنند. پرسش آن‌ها این است که آیا راهی متفاوت از آن چه که در غرب سرمایه‌داری پیش‌رفته چون تنها گذار ممکن به کمونیسم تلقی می‌گردد و به نظریه‌ی مارکسی نسبت داده می‌شود، وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا گذار به کمونیسم بدون گذر از سرمایه‌داری تصور پذیر است؟ مارکس، از جمله در مکاتبات خود با **ورا زاسولویچ** و در پیشگفتار چاپ روسی *مانیفست* در سال ۱۸۸۲، پاسخی نوآورانه و «غیر کلاسیک» به معمای فوق می‌دهد. در این نوشتار اشاره‌ای به پاسخ مارکس خواهیم کرد.

اما به پرسش فوق، می‌دانیم که بلشویک‌های روس نیز، در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و پس از آن، پاسخی می‌دهند که بنا بر ادعای‌شان "غیر جزمی" است. لنین همواره از "کاریست خلاق" مارکسیسم سخن می‌راند، مارکسیسمی که از دید او باید با شرایط ویژه‌ی هر کشور، و در این جا روسیه تزاری، "منطبق" شود. او می‌گفت که تئوری مارکس زمانی انقلابی است که قادر به تحلیل مشخص از شرایط مشخص گردد. از این رو نظریه‌هایی چون: *گسست انقلابی در حلقه‌ی ضعیف امپریالیسم، اتحاد کارگران و دهقانان فقیر و حکومت شوراه‌ها* را در آستانه‌ی انقلاب اکتبر مطرح می‌کند. این‌ها را البته می‌توان، حداقل در فرمول‌بندی تئوریک، چون «انحراف» از جزمیات کلاسیک سوسیال‌دموکراسی آن زمان به شمار آورد. می‌دانیم که حکومت شوراه‌ها در این کشور هیچ‌گاه به معنای واقعی ایجاد نمی‌شود بلکه به جای آن و به نام آن دیکتاتوری تک‌حزبی برقرار می‌گردد. اما لنین، هم‌چنین، تئوری *ساختمان سوسیالیسم* در یک کشور را به میان می‌کشد که به یقین کمتر سختی می‌تواند با نظریه‌ی جهان‌روای (*انترناسیونالیستی*) مارکسی داشته باشد. این نظریه البته به طور عمده نزد لنین و آن هم در ابتدای فردای انقلاب با این پیش‌شرط بیان می‌شود که انقلاب روسیه **سراغاز** انقلاب پرولتاریایی در باختر سرمایه‌داری پیش‌رفته می‌گردد و در نتیجه به یاری انقلاب سوسیالیستی در غرب (از جمله و به ویژه در آلمان)، کشورهای عقب‌مانده نیز به سوی سوسیالیسم هدایت می‌شوند. می‌دانیم که با استالین شرط فوق **به کلی** از میان می‌رود. *ساختمان سوسیالیسم* در یک کشور تبدیل به دکترین رسمی چون قانون دینی می‌شود. امروزه بر ما روشن شده است که "انطباق خلاق" لنینی-استالینی تئوری مارکس با شرایط مشخص روسیه، **لویاتانی** مهیب در کشورهای موسوم به *سوسیالیسم واقعاً* موجود می‌آفریند. هیولایی اجتماعی و هولناک به دنیا می‌آورد، به طور کامل در نقطه‌ی مقابل آن جامعه‌ی رهایی‌خواهانه‌ای که مارکس برای برآمدنش مبارزه می‌کرد: جامعه‌ای مشارکتی و آزاد در برابری و رهایی از سلطه‌ی مالکیت، سرمایه و دولت (*مانیفست کمونیست*). به این موضوع نیز در پایان این نوشتار اشاره‌ای خواهیم کرد.

اما انقلابیون روس تنها مبارزانی نیستند که پرسش چگونه می‌توان در شرایط ویژه کشور خود مارکسیست بود را با نظریه‌پردازان سوسیالیسم در میان می‌گذارند. اجتماعيون عاميون تبريز در سال ۱۹۰۸، یعنی در متن انقلاب مشروطیت، از زمره نخستین کنشگران خاور زمینی هستند که به گونه‌ای همین سؤال را، این بار در نامه‌نگاری با نظریه‌پردازان اصلی سوسیال‌دموکراسی غربی یعنی کائوتسکی و پلخانف، مطرح می‌کنند. می‌دانیم که اکثر آنها - و سپس در سال‌های بعد، بخش عمده و غالب جریان هوادار مارکسیسم و سوسیالیسم در ایران - راه و روشی را در پیش می‌گیرند که به شدت متأثر و ملهم از مشی و ایدئولوژی لنینی-استالینی است. ایدئولوژی‌ای که در ابتدای سده بیستم شکل می‌گیرد و به تدریج با پیروزی انقلاب اکتبر بر بخش بزرگی از جنبش کارگری و سوسیالیستی جهان چیره می‌شود. با این حال اما، اقدام نخستین سوسیال‌دموکرات‌های ایران در برقراری و پیگیری گفت و گویی آزاد و نظری با رهبران سوسیال‌دموکرات اروپایی، در مورد مهم‌ترین و اساسی‌ترین مباحثی که پرسش‌های آن‌ها از مارکسیسم در مهم‌ترین و اصلی‌ترین مباحثی است، با این که امروزه پرس و جوهای نوینی طرح می‌باشند، همچنان پرسش‌های امروزی ما و همه‌ی آنانی است که مسأله‌ی **رهايش** و **رهايي‌خواهي**^۱ را در دستور کار فکری و عمل اجتماعی و دگرسازانه‌ی خود قرار داده‌اند.

پس بدین ترتیب، موضوع تأمل ما در این جستار، بازبینی پرسش‌هایی از مارکسیسم و جایگاه آن‌ها در پرتو نامه‌نگاری‌های نخستین اجتماعيون عاميون ايران با دو نظریه‌پرداز سوسیالیست در آغاز سده بیست میلادی است. این نوشته ابتدا در کادری دانشگاهی به زبان فرانسه ارائه شده است و اکنون با تصحیحات و تغییراتی برای خواننده‌ی فارسی زبان عرضه می‌شود.^۲

درآمد

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم، امکان‌پذیری یا چگونگی کاربست تئوری انقلابی-کمونیستی مارکس در دنیای غیر اروپایی، از جمله در جوامع آسیایی، مشکل ناگشوده این نظریه از ابتدای تولدش در نیمه‌ی سده‌ی نوزده میلادی می‌باشد. معضل فوق‌به‌ویژه در جامعه‌ای نمایان می‌شود که زیر سلطه‌ی استبداد و استعمار قرار دارد، که سرمایه‌داری و پرولتاریای آن در حال شکل‌گیری‌اند، ناتوان‌اند، اما از همان آغاز، بنا بر سرشت وجودی خود، در تقابل باهم‌اند.

در ایران نیز، در آغاز سده بیستم، روشنفکران هوادار سوسیالیسم که به تازگی پا به میدان سیاسی گذارده‌اند، با مسأله‌انگیز (پروپلماتیک) کاربست مارکسیسم به لحاظ نظری و عملی روبه‌رو می‌شوند. آن‌ها در برابر این پرسش اساسی قرار می‌گیرند که چگونه می‌توان در شرایط مشخص ایران زمان خود، که مبارزه علیه استبداد و خودکامگی برای حکومت قانون به امر اصلی اجتماعی تبدیل شده است، مارکسیست بود یا بهتر گوئیم سوسیالیستی عمل کرد؟ این همانا پرسشی است که بخشی از نخستین اجتماعيون عاميون ايران در سال ۱۹۰۸ مطرح می‌کنند.

موضوع از این قرار است که در سال ۱۹۰۵ میلادی، هم‌زمان با انقلاب روسیه و یک سال قبل از آغاز مشروطه‌ی ایران، تعدادی از جوانان ایرانی (گویند نزدیک به ۲۸ نفر) که به افکار مارکسیستی (سوسیال‌دموکراسی زمان خود) روی آورده‌اند، دست به تشکیل محفلی روشنفکری (مطالعاتی) در تبریز می‌زنند. پیش از این، آن‌ها با گروه‌های سوسیال‌موکرات قفقاز در بادکوبه تماس برقرار کرده‌اند. می‌دانیم که قفقاز، در آن هنگام، منطقه‌ای نفت‌خیز و تا اندازه‌ای صنعتی است. مرکز اصلی مهاجرت ایرانی برای کسب کار و تحصیل است. نخستین گروه‌های سوسیال‌دموکرات ایرانی در این سرزمین کارگری و در بین مهاجران ایرانی شکل می‌گیرد. افرادی که محفل تبریز را تشکیل می‌دهند در اکثریت خود از ارامنه‌ی ایرانی تبار‌اند. برخی از آن‌ها در روسیه تحصیل کرده‌اند و اکنون به محل سکونت خانواده و دوستان خود در تبریز بازگشته‌اند. با این هدف که آرمان‌های خود را در عمل به کار گیرند. اما با رشد جنبش مشروطه، به‌ویژه در پایتخت دوم ایران در سال ۱۹۰۸، اجتماعيون عاميون ما در برابر پرسشی مبرم قرار می‌گیرند: با محفل خود چه کار کنند؟ آن را تبدیل به تشکیلاتی سیاسی با هدف دخالت‌گری در امور کشور و شرکت در انقلاب نمایند؟ اگر آری چگونه و با چه مشی و برنامه‌ای؟ پس در این شرایط التهابی و انقلابی، در شرایطی که آن‌ها می‌خواهند تئوری مارکس را در ایران پیاده کنند، بسیار سریع متوجه می‌شوند که در برابر پرسشی سخت و بغرنج قرار گرفته‌اند: **شرایط امکان‌پذیری** تحقق یک تئوری!

در این هنگام در گروه، پروژه فعالیت سوسیال‌دموکراتیک (سوسیالیستی)، هم در زمینه‌ی مشی نظری-سیاسی و هم در رابطه با نوع حزب و سازماندهی، مطرح می‌شود. اما بلافاصله در بین اعضا بر سر اصول، برنامه و شکل سلزماندهی

اختلاف و شکاف می‌افتد. در این میان، گروه تصمیم می‌گیرد که اختلاف‌های درونی خود را با نظریه‌پردازان سوسیالیست مطرح کند و نظر آن‌ها را جویا شود.

من در این نوشته و در کادر ظرفیت آن، تنها به طرح مسائل و پرسش‌های اصلی موجود در مکاتبات گروه تبریز با کائوتسکی و پلخانف پرداخته‌ام. بخش‌هایی از این نامه‌ها که در چارچوب مسأله‌انگیزهای ما قرار می‌گیرند را بازگو می‌کنیم. همان‌گونه که در پایان این جستار نیز توضیح خواهم داد، از نگاه من این پرسش‌ها همواره بخشی از *پروبلما تیک‌های* امروزی جنبش سوسیالیستی ایران و جهان را تشکیل می‌دهند. از بین نامه‌های مختلف، علاوه بر پاسخ کائوتسکی که به‌طور کامل در این جا آورده شده است، به سه نامه که با موضوع اصلی ما رابطه دارند، اشاره می‌کنیم:

- نامه **آرشاویر چلنگریان** به **کارل کائوتسکی** در ژوئیه ۱۹۰۸.
- پاسخ کارل کائوتسکی به گروه تبریز در اوت ۱۹۰۸.
- نامه **واسو خاچاطوریان** به **گئورگی پلخانف** در نوامبر ۱۹۰۸.
- نامه **تیگران درویش** به گئورگی پلخانف در دسامبر ۱۹۰۸.

در فهرست بالا پاسخ پلخانف به نامه‌های گروه تبریز غایب است چون در صورتی که چنین پاسخی وجود داشته باشد امکان دسترسی به آن را پیدا نکردیم. برای آگاهی بیشتر از مکاتبات در کلیت‌شان و همچنین از صورت جلسه مجمع عمومی اجتماعيون عاميون در اکتبر ۱۹۰۸، خواننده را به منابعی که در بخش یادداشت‌ها آورده‌ایم رجوع می‌دهیم.^۲

اما در این نامه نگاری‌ها از چه سخن می‌رود؟

- از نقش طبقه کارگر در اوضاع مشخص ایران.
- از مبارزه علیه استبداد چون مانعی اصلی در راه هر گونه تحول اجتماعی.
- از دموکراسی و مناسبات آن با مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم.
- از مبارزه علیه سلطه سرمایه خارجی.
- از ضرورت ایجاد حزبی طبقاتی یا تشکلی دموکراتیک.
- از شرکت یا عدم شرکت در "انقلاب بورژوازی" و چگونگی این شرکت.
- از تاکتیک سیاسی متفاوت در شرایط ایران.
- از سوسیالیسم در کشوری که نیروهای مولدهی آن رشد نیافته‌اند.

ما خواهیم دید که خارج از طرح کلیاتی در این زمینه‌ها، پاسخ به پرسش‌هایی که از مسائل بالا استنتاج می‌شوند به هیچ روی بدیهی و مسلم نیستند. به‌ویژه آن که این پرسش‌ها تنها به مسایل انقلاب و سوسیالیسم در ایران مربوط نمی‌شوند بلکه برای سایر کشورهای غیر اروپایی آن زمان نیز مطرح می‌باشند و حتا برای روسیه‌ای که می‌رود، چون نخستین کشور سرمایه‌داری توسعه‌نیافته، "انقلاب سوسیالیستی" خود را انجام دهد.

در پایان سخن و به عنوان نتیجه‌گیری، بررسی خواهیم کرد که مسائل طرح شده از سوی مارکسیست‌های مشرق زمین در آن سال‌ها، چون اجتماعيون عاميون ایران، ترجمان بغرنج‌هایی اساسی و تعیین‌کننده می‌باشند که از **ناسازگاری نظریه و عمل** (تئوری و پراتیک) بر می‌خیزند، که همچنان امروزه ما را بازخواست می‌کنند، که همچنان ما را فرا می‌خوانند به جست و جوی پاسخ یا پاسخ‌هایی، اما این بار در شرایطی نوین، هم در مقیاس ملی و هم بین‌المللی، یعنی در شرایط جهانی‌شدن **هم** سرمایه‌داری و **هم** مبارزه برای نسخ آن به سوی ره‌ایش بشری.

تکوین پر تعارض فکر سوسیالیستی در ایران

از آغاز سده بیستم، در سال ۱۹۰۱، میان سوسالدموکرات‌های ایران و روسیه (در حقیقت قفقاز) رابطه‌ای فعال برقرار می‌شود. دو شهر، به طور عمده، نقش ویژه‌ای در انکشاف عقاید سوسیالیستی در ایران ایفا می‌کنند: یکی، تبریز، مرکز استان آذربایجان در همسایگی قفقاز و ترکیه (در نتیجه بر سر راه اروپا) و دیگری، باکو، مرکز بزرگ و اصلی مهاجرت کارگران و تا اندازه‌ای جوانان ایران. نامه‌نگاری‌های **لنین** و **کروپسکایا** نشان می‌دهند که سوسیالدموکرات‌های تبعیدی روسیه در اروپای غربی (به‌ویژه فراکسیون طرفدار تزه‌های لنین در جزوه چه باید کرد؟)، از طریق پیک و مخفیانه، روزنامه *ایسکرا* ارگان

حزب *سوسیال دموکرات روسیه* را از برلن به باکو ارسال می‌کنند. **گالپرین**، نماینده سوسیال‌دموکرات‌های روس در باکو با فعالی در تبریز، که با گروه اجتماعیون عامیون این شهر رابطه دارد، در تماس است.

گروه تبریز فعالیت خود را به صورت محفلی روشنفکری در تابستان ۱۹۰۵ آغاز می‌کند. گفتیم که در ابتدا تعداد آن‌ها نزدیک به سی نفر است. اکثر آن‌ها از افسار مرفه جامعه و از اقلیت ارامنه‌ی ایران هستند. برخی از آن‌ها تحصیلات خود را در روسیه گذرانده‌اند. بنا به گفته یکی از اعضای اصلی گروه، آرشاوبر چلنگریان، که نقش مهمی در مکاتبات سوسیالیستی ایفا می‌کند، محفل تبریز هم‌زمان با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه شکل می‌گیرد. می‌دانیم که این انقلاب شرایط مساعدی در آن زمان برای نشر افکار سوسیال‌دموکراسی در قفقاز، که امروزه شامل کشورهای چنجرستان، ارمنستان و جمهوری آذربایجان می‌شود، به‌ویژه در مناطق کارگری آن و در نتیجه در بین مهاجران ایرانی، که برای کار به این سرزمین روی می‌آوردند، فراهم می‌کند. آغاز فعالیت محفل اجتماعیون عامیون تبریز در عین حال هم‌زمان می‌شود با آغاز انقلاب ایران برای استقرار حاکمیتی مبتنی بر مجلس شورای ملی، قانون (اساسی) و حق و حقوق مردم، که در اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی مشروطه متجلی می‌شود: "*قوای مملکت ناشی از ملت است*". در جریان این انقلاب (۱۹۰۶ - ۱۹۱۱) محفل تبریز رشد می‌کند و برای بسیاری از فعالان آن مسأله‌ی تغییر و تحول به سمت تحزبی سیاسی و فعال در جریان انقلاب مطرح می‌شود.

بدین ترتیب، در سال ۱۹۰۸، هم‌زمان با تاریخ مکاتبات، اجتماعیون عامیون تبریز برای خروج از وضعیت محفلی بازدارنده، به فکر ایجاد سازمانی با هدف دخالت‌گری در امور اجتماعی - سیاسی کشور و شرکت در انقلاب می‌افتند. گروه، بدین منظور، تصمیم به برگزاری **مجمع عمومی** خود، برای ایجاد تشکیلاتی جدید با مشی و عملکردی جدید، می‌گیرد. طرحی نو آماده می‌شود تا به تصویب مجمع عمومی در اوسط همان سال برسد. اما در این میان نهضت مشروطه وارد فازی جدید می‌شود. در ماه ژوئن، مجد علی‌شاه مجلس ملی را به توپ می‌بندد و قیام مردم علیه استبداد دوباره و به شدت سر بلند می‌کند. گروه تبریز، به ناگزیر، تشکیل مجمع عمومی خود را تا ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ به تعویق می‌اندازد. در طول این مدت، روند بحث‌ها برای تدوین برنامه، خط مشی و تعیین نوع و شکل سازماندهی حکایت از شدت اختلاف‌ها در درون گروه می‌کند. در نتیجه‌ی بروز این اختلاف‌هاست که جمع صلاح می‌بیند مسائل اساسی مورد افتراق خود را با کائوتسکی و پلخانف در میان گذارد و نظر آن‌ها را جویا شود.

در جریان کار تهیه برنامه‌ی عمل، که زمینه‌هایی چون تحلیل از وضعیت عینی ایران، مسائل سیاسی، نظری، تاکتیکی، استراتژیکی و سازماندهی را در بر می‌گیرد، پرسش‌هایی اساسی مطرح می‌شوند: ماهیت جنبش بزرگ مشروطه‌خواهی ایران چیست؟ ایران در چه اوضاع مشخص اجتماعی و اقتصادی قرار دارد؟ آیا در ایران مناسبات سرمایه‌داری و طبقه کارگری وجود دارند؟ اگر آری در چه وضعیتی هستند؟ تضادهای جامعه‌ی ایران چه گونه اند؟ جایگاه مبارزه برای دموکراسی در ایران چیست؟ جایگاه مبارزه علیه سرمایه‌خارجی در ایران چیست؟ و سرانجام، تنها پرسش اصلی که مطرح است: انقلاب ایران در چه مرحله‌ای از تغییرات اجتماعی - سیاسی خود قرار دارد؟ قابل توجه است که در تمامی این پرسش‌ها مسأله‌ی دین، مذهب و روحانیت در ایران به چشم نمی‌خورد، موضوعی نیست که ذهن اجتماعیون عامیون گروه تبریز را به خود مشغول کرده باشد. این کمبود بزرگ اما در حالی است که روحانیت شیعه، چه مشروطه‌خواه و چه مشروطه‌خواه، نقش مهم و هدایت‌کننده‌ای در انقلاب ایفا می‌کند. نشان بسیار برجسته‌ی چیرگی سیاسی و ایدئولوژیکی روحانیت در مشروطه را می‌توان در **متمم قانون اساسی** آن، مورخ ۱۴ مهر ۱۲۸۶ خورشیدی (۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری - ۷ اکتبر ۱۹۰۷ میلادی)، یعنی درست یک سال قبل از برگزاری مجمع عمومی گروه تبریز، در اصول اول و دوم آن قانون مشاهده کرد: "*مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه است*" (اصل اول)؛ "*مجلس مقس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر... و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام... و مراقبت حجج اسلامیه... و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام... نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام... بوده و هست...*" (اصل دوم).^۴

اجتماعیون عامیون تبریز، در پاسخ به پرسش‌هایی که در بالا آوردیم، به دو گرایش یا جناح روبروی هم تقسیم می‌شوند. جوهر موضع هر یک را در زیر می‌آوریم، سپس با تفصیلی بیشتر به توضیح دو نقطه نظر خواهیم پرداخت.

گرایش اول، به نمایندگی **آرشاوبر چلنگریان** و **واسو خاچاطوریان**، از برنامه‌ای آشکارا سوسیالیستی جانبداری می‌کند. این دسته با صراحت خود را سوسیال‌دموکرات یا سوسیالیست تعریف می‌کند و تأکید می‌ورزد بر: آموزش، ترویج و تبلیغ سوسیالیستی در میان کارگران به منظور بالا بردن آگاهی طبقاتی آنان؛ سازماندهی زحمتکشان در محیط کار؛ مبارزه

علیه سرمایه ملی و خارجی؛ شرکت در جنبش دموکراتیک با هویتی سوسیالدموکراتیک و با حفظ استقلال نسبت به دموکرات‌های غیر سوسیالیست.

گرایش دوم، که نشان آن را می‌توان در نامه‌ی **تیگران درویش** به پلخانیف مشاهده کرد (در اجلاس مجمع عمومی گروه، دو نفر دیگر به نام‌های **ورام پیلوسیان** و **سدراک آواکیان** نظر این گرایش را ارائه می‌دهند)، بر خلاف گرایش اول، بر این نظر است که انقلاب و هر جنبش سیاسی و اجتماعی در شرایط خاص کنونی ایران و در این مرحله، تنها می‌تواند خصلتی دموکراتیک و ضداستبدادی داشته باشند. در نتیجه این گرایش از اتحاد با دموکرات‌های غیر سوسیالیست طرفداری می‌کند. با هر حزبی که صرفاً سوسیالدموکرات‌ها را در بر گیرد و به کار تبلیغ و ترویج سوسیالیستی در وضعیت کنونی جامعه‌ی ایران بپردازد مخالف است. تمایل مشخص این جریان به سوی تجمع دموکرات‌های ایران در حزبی دموکراتیک (و نه سوسیالیستی) است.

گروه اجتماعیون عامیون، در چنین اوضاع و احوال درونی‌ای که وجه ممیزه اصلی‌اش وجود اختلاف‌های اساسی بر سر مسائل برنامه‌ای، سیاسی، تاکتیکی و سازماندهی است و قبل از تشکیل مجمع عمومی خود، دست به نامه‌نگاری با دو رهبر سوسیالیست و نظرخواهی از آنان می‌زند. بنا بر صورت جلسه‌ی^۵ نشست سوسیالدموکرات‌های ایران در تبریز که در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ برگزار می‌شود، دو گرایش موجود در درازای جلسات به مخالفت با هم می‌پردازند و در نتیجه دو طرح در برابر هم به رأی گذارده می‌شوند. طرح اول، سوسیالدموکراتیک، از سوی گرایش اول و طرح دوم، دموکراتیک، از سوی گرایش دوم رایج می‌شوند. نظر کائوتسکی، در پاسخ به نامه‌ی چلنگریان (که در زیر آمده است)، در طرفداری از فعالیت سوسیالدموکرات‌های ایران در شرایط خاص این کشور در **چارچوبی دموکراتیک و نه سوسیالیستی**، مورد توافق اکثریت مجمع، که به طرح اول رأی می‌دهد، قرار نمی‌گیرد.

با حرکت از نامه‌های ارسالی به کائوتسکی و پلخانیف و همچنین با توجه به صورت جلسه مجمع عمومی اجتماعیون عامیون تبریز، که همگی در دسترس ما قرار دارند، مواضع دو گرایش نظری - سیاسی را با تفصیل بیشتری در زیر بازگو می‌کنیم:

- **گرایش اول**، که «گرایش سوسیالدموکرات» می‌نامیم، اعتقاد دارد که ایران وارد فاز تولید سرمایه‌داری شده است. در کنار کار پیشه‌وری، فعالیت‌های اقتصادی مختلف با خصلتی سرمایه‌دارانه، هر چند هنوز توسعه نیافته و سست، در کشور انجام می‌گیرند. چنین شرایطی امکان فعالیت سوسیالیستی در ایران را فراهم می‌سازند. عدم توجه به طبقه کارگر موجب تقویت طبقه بورژوا می‌شود. مبارزاتی که محصول شکل‌های نوین اقتصادی هستند (مبارزات کارگری)، از هم اکنون پدیدار شده‌اند. اما کارگران، که نیروی انقلابی است، امروز به دنبال بورژوازی افتاده است. در ایران نیز، همچون در فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹، ۱۸۳۰ یا ۱۸۴۸، فعال‌ترین مبارزان از میان مردم برمی‌خیزند، یعنی کسانی که از هیچ مالکیتی برخوردار نیستند. انقلاب تنها زمانی می‌تواند به هدف منطقی خود برسد که نیروی اجتماعی انقلابی نسبت به منافع طبقاتی خود آگاه شود. در نتیجه بر عهده‌ی سوسیالدموکرات‌های ایران است که برای نیل به هدف سوسیالیستی خود، پرولتاریا را متشکل و آگاه سازند. افزون بر این، سوسیالیست‌ها به مثابه پیشروترین دموکرات‌ها وظیفه دارند که برای تحقق ترقی اقتصادی و اجتماعی، با بورژوازی همکاری کنند و در عین حال نیز از منافع خلق و به طور مشخص دهقانان بی زمین دفاع نمایند. از این راه است که می‌توان منافع دموکراسی را تضمین کرد. در صورتی که گرد آمدن انقلابیون زیر شعار بورژوازی به معنای آن است که اولاً منافع این طبقه تأمین شود و دوماً انقلاب ناتوان گردد. هیچ سوسیالیستی نمی‌تواند دموکراسی بورژوازی را از آن خود بداند زیرا که (۱) سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها جهان بینی‌های مختلفی دارند، (۲) دموکراتیسم سوسیالیست‌ها، با روح مقاومتی که در خود دارد، خود را متمایز می‌سازد و (۳) یک سوسیالیست زمانی در انقلاب موفقیت کسب خواهد کرد که بر روی مواضع طبقه کارگر استوار بماند. سرانجام گرایش اول طرفدار ایجاد سازمان سوسیالدموکرات اصیلی است که قادر باشد آگاه‌ترین و فعال‌ترین کارگران و روشنفکران را به سمت خود جلب نماید و توده کارگران را متشکل سازد.

- **گرایش دوم**، که «گرایش دموکرات» می‌نامیم، بر این اعتقاد است که ایران در مرحله تولید صنعتی قرار ندارد، با این که سرمایه‌داری راه خود را در کشور باز می‌نماید. پرولتاریای مدرن به معنای واقعی کلمه هنوز در ایران وجود ندارد. اگر کارگران در ایران رنج می‌برند، نه به خاطر وجود سیستم سرمایه‌داری بلکه به دلیل عدم رشد کافی آن است. سوسیالیسم در ایران نتیجه‌ی طبیعی رند حیات جامعه نیست بلکه محصولی وارداتی است، زیرا که بورژوازی و

پرولتاریای صنعتی هنوز در ایران شکل نگرفته‌اند. شیوه‌ی تولید بازمانده از قرون وسطی، فقر زحمتکش‌شان و زندگی بنده‌وار دهقانان بی‌زمین، این‌ها همه موانعی بر سر راه پیدایش و رشد مبارزات طبقاتی مدرن و آگاهی مردم از وضعیت خود می‌باشند. از این رو باید تاکتیکی کوتاه مدت برگزید: ایجاد سازمانی دموکراتیک در مبارزه علیه استبداد و فئودالیسم، زیرا که شرایط فعالیت سوسیال‌دموکراتیک و فعالیت سندیکایی کارگری هنوز فراهم نیستند. در چنین اوضاعی، در پیش گرفتن فعالیت‌های سوسیال‌دموکراتیک به زیان انقلاب تمام می‌شود زیرا دموکرات‌ها را به دامان ارتجاع می‌اندازد و این درست در زمانی است که نیروهای دموکرات برای تحکیم موقعیت خود و انجام رسالت تاریخی خود باید متحد شوند و مطالبات دموکراتیک مطرح کنند. بر این مبنا، هر گام نادرستی که برداشته شود می‌تواند پیامدهای ناگواری هم برای ادامه‌ی مبارزه و هم برای سازماندهی آینده پرولتاریا داشته باشد. بنابراین ما باید، در پرتو شرایط و اوضاع واقعی کشور، برنامه‌ای واقع‌بینانه برای خود طرح‌ریزی کنیم و در بین تمامی مردم ناراضی از شرایط زندگی‌شان (و نه صرفاً کارگران) فعالیت کنیم. پس هر گونه فعالیت سوسیال‌دموکراتیک خالص که خیال‌پردازی‌ای بیس نیست را کنار گذاریم و تنها دست به فعالیت‌های دموکراتیک برای سازماندهی دموکرات‌ها زنیم و در عین حال نیروهای ارتجاعی را از صفوف دموکرات‌ها بیرون رانیم.

دو گرایش نامبرده، پس از مجمع عمومی گروه، از یکدیگر جدا می‌شوند. این که این جدایی در چه زمانی رخ می‌دهد، اطلاعات ما در این باره کافی نیست، اما می‌دانیم که دو جریان سیاسی در ایران شکل خواهند گرفت، یکی دموکرات‌ها هستند که نقش معینی در ایران آن زمان ایفا می‌کنند و دیگری جریان سوسیال‌دموکرات یا سوسیالیست است که با پیروزی بلشویک‌ها و انقلاب اکتبر در روسیه می‌رود تحت تأثیر و نفوذ روزافزون و کمابیش کامل اتحاد شوروی و سیستم آن قرار گیرد.

آن چه که در زیر می‌آید، پرسش‌های اجتماعيون عاميون (چلنگریان، خاچاطوریان و درویش) از کائوتسکی و پلخانیف و پاسخ کائوتسکی به نامه چلنگریان است. نامه کائوتسکی را به طور کامل آورده‌ایم اما از نامه‌های فراهایی را گزیده‌ایم که پرسش‌ها را مطرح می‌کنند. در مقدمه هر نامه نیز توضیحاتی در مورد محتوای آن‌ها داده‌ایم. برای مطالعه‌ی متن کامل این مکاتبات رجوع کنید به منابع در یادداشت‌ها.

پرسش‌های اجتماعيون عاميون و پاسخ کائوتسکی

- پرسش‌های چلنگریان از کائوتسکی (ژوئیه ۱۹۰۸)

چلنگریان، در نامه‌ی خود به کائوتسکی، به تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸، پس از شرح حالی کوتاه از وضعیت گروه اجتماعيون عاميون تبریز و ارائه‌ی توضیحی اجمالی در باره‌ی **دو نقطه نظر** موجود در درون آن نسبت به ارزیابی از جنبش مشروطه و اوضاع ایران، دو پرسش اصلی طرح می‌کند: یکی در مورد **خصلت انقلاب ایران** و دیگری به طور کلی درباره‌ی **نقش سوسیال‌دموکرات‌ها در جنبش‌های مترقی، دموکراتیک و یا قهقرایی**.

به شهروند کارل کائوتسکی

شهروند گرامی. با توجه به صلاحیت عمیق شما در علوم اجتماعی و اقتصادی، ما به خود اجازه می‌دهیم ضمن این نامه سؤالاتی را مطرح کنیم...

گروه سوسیال‌دموکرات‌های تبریز به تازگی با شرکت جمعی از روشنفکران این شهر تشکیل شده است... گروه از آغاز پیدایش خود، هم خود را صرف ترویج اصول مارکسیسم (و به عبارت دقیق‌تر سوسیال‌دموکراسی بین‌المللی) کرده است. گروه، پیش‌نویس برنامه عمل خود را آماده کرده بود، لیکن رویدادهای اخیر در ایران، گروه را بر آن داشت تا در سپتامبر آینده، به منظور تجدید نظر در پیش‌نویس برنامه عمل و بحث بر سر شرکت فعالانه در جنبش دموکراتیک ایران، مجمع عمومی خود را به نشستی فراخواند.

اگرچه با توجه به آن که در ایران هنوز صنایع سرمایه‌داری به وجود نیامده است و پرولتاریای صنعتی (به معنی اروپایی کلمه) وجود ندارد که گروه بتواند بر آن تکیه کند، لیکن برخی از رفقا، با

دلایل محکمی، برای عقیده‌اند که گروه می‌تواند از چارچوب فعالیت منفعل (تبلیغی) خود خارج شود و باید در ضمن کوشش به نفع دموکراسی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور، بدون چشم پوشی از اصول اساسی خود، فعالانه در این جنبش‌ها شرکت کند. بدیهی است که یک نفر سوسیال دموکرات، از آن جایی که نه تنها فردی سوسیالیست است بلکه دموکرات و البته ثابت قدم ترین دموکرات‌ها نیز هست، نمی‌تواند از شرکت در جنبش دموکراتیک خودداری کند.

به همین دلیل است که گروه با اصل شرکت در جنبش‌ها موافق است، و اگر برخی از رفقا از دفاع از این ایده خودداری می‌کنند، امتناع آنها به هیچ وجه مطلق نیست بلکه نسبی و مشروط است. ریشه طرز تلقی آنها در درک آنان نسبت به ماهیت انقلاب ایران است که برای آنها مبهم می‌نماید.

شاید بدانید که در مورد خصلت جنبش‌های کشور ما دو نقطه نظر وجود دارد. بنا بر یک نظر: انقلاب ایران دارای هیچ گونه مضمون مترقی‌ای نیست. متفکرین این دسته مدعی هستند که جنبش معطوف به مبارزه با سرمایه خارجی است. یعنی تنها عاملی که می‌تواند در کشور توسعه اقتصادی ایجاد کند. به طور خلاصه اهداف جنبش این است که مانع پیشرفت تمدن اروپایی در ایران شود.

در مقابل اینان، هواداران نقطه نظر دیگر اظهار می‌دارند که جنبش مترقی است زیرا علیه طبقه فئودال است و این جنبش به علت استثمار توده‌ها از سوی زمین داران پدید آمده است. جنبش بورژوازی بزرگ و کوچک (نه صنعتی بلکه تجاری) علیه مالکان بزرگ ارضی است که از طریق احتکار کردن، مردم را در فقر نگهداشته و از توسعه تجارت جلوگیری می‌کنند. علاوه بر این هواداران این نظر هم‌چنین می‌افزایند که اگرچه جنبش در مرحله اولیه خود حاوی گرایش‌های قهقرایی است، که از عناصر ارتجاعی ناشی می‌شود، اما این قبیل تمایلات با مضامین تخیلی خود پا به پای تحول جنبش محو خواهند شد...

ضمن ارائه خلاصه این دو نقطه نظر، ما مطمئن هستیم که شما تا آن اندازه در جریان واقعیت کشور ما قرار دارید که بتوانید نظر خودتان را درباره خصلت انقلاب ایران به ما ارائه کنید. ... هرگاه شما داده‌های کافی برای فرموله کردن نظرات خود را در اختیار نداشته باشید ما آماده‌ایم که همه نوع اطلاعاتی را که در این جا می‌توانیم گردآوری کنیم، برای شما فراهم نماییم...

با فرض این که شما دارای اطلاعات لازم هستید اگر محبت کرده به سوالات زیر که مربوط به مسائل نظری و عملی است پاسخ دهید، بسیار سپاس‌گزار خواهیم بود.

در مجمع آینده ما این مسائل باید مورد بحث قرار گیرند و پاسخ‌های شما می‌تواند اخذ تصمیم ما را بسیار تسهیل کند.

۱ - نظر شما درباره خصلت انقلاب ایران چیست؟ (توضیح دهید). آیا قهقرایی است؟ (توضیح دهید).

۲ - نقش سوسیال‌دموکرات‌ها در یک جنبش کاملاً دموکراتیک، پیشرو، مترقی یا در یک جنبش قهقرایی چگونه می‌تواند باشد؟ (توضیح دهید).

...

با دروهای دوستانه

آ. چلنگریان

تبریز، ایران

- پاسخ کارل کائوتسکی (اوت ۱۹۰۸)

یک ماه بعد از نامه چلنگریان، کائوتسکی پاسخی به او و به طور کلی به گروه اجتماعیون عامیون تبریز می‌دهد. جواب کائوتسکی، همان طور که از نام شهر و شهرستان یاد شده در بالای نامه روشن می‌شود، به یقین هنگامی به رشته تحریر درآمده است که او در سفری به فرانسه در اوت ۱۹۰۸ (برای تعطیلات تابستانی؟) در منزل پُل لافارگ Paul Lafargue (داماد مارکس) و لورا مارکس Laura Marx (دختر مارکس) در شهر Draveil واقع در شهرستان Seine-et-Oise در ۲۵ کیلومتری جنوب پاریس اقامت داشته است (طبق تقسیم‌بندی کشوری جدید در فرانسه، امروز این "شهرستان" (département) فرانسوی) اِسون Essonne نامیده می‌شود). منزل پُل و لورا در آن زمان تبدیل به به مرکز تجمع و دیدار رهبران مارکسیست اروپا، سوسیال‌دموکرات‌های آلمان چون کائوتسکی، برنشتاین و غیره شده است. لنین و کروپسکایا نیز، در ۱۹۱۰ هنگامی که در پاریس اقامت دارند، برای دیدار پُل و لورا به همین منزل آن‌ها می‌روند. جالب است که برای رفتن به آنجا از آپارتمان خود که در پاپس است سوار بر دوچرخه مسیر رفت و برگشت را طی می‌کنند. سرانجام در همین منزل است که در ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱، پُل لافارگ، که در وصیت‌نامه‌اش خود را «سالم از نظر جسمی و روحی» می‌خواند، به حیات خود پایان می‌دهد تا زیر بار یوغ "بی‌رحمی کهنسالی" نرود. لورا مارکس نیز او را در مرگ همراهی می‌کند.

(شهر) دراوی Draveil

استان سن و اوآز Seine-et-Oise

اول اوت ۱۹۰۸

رفقای گرامی

از این که به نامه شما زودتر پاسخ نداده‌ام، پوزش می‌خواهم. این تأخیر، ناشی از بی‌علاقگی من نیست، بلکه برعکس، من برای نامه شما اهمیت قائل هستم. من در سفر بودم و نامه شما دیروز به دستم رسید.

از آنجا که من دائماً در سفر هستم و منابع کافی در دسترس من نیست، من نمی‌توانم پاسخی کامل به شما دهم. باید اظهار نظر خود را به چند سطر محدود کنم. در رابطه با سؤال شما، برای من دشوار است که بتوانم در مورد وضع کشوری داوری کنم که کم‌شناخته شده و نیروهای آن تا امروز ناشناخته مانده‌اند، و حتی در همین وضعیت، غلیان نیروها و نوسانات شدید روز به روز رخ می‌دهد.

با این حال من معتقدم با آگاهی کامل می‌توان گفت که سوسیالیست‌های ایرانی وظیفه دارند در جنبش دموکراتیک شرکت کنند.

نیروهای سوسیالیست نمی‌توانند موضع کاملاً انفعالی نسبت به انقلاب داشته باشند، اگر کشوری به میزان کافی توسعه نیافته باشد که بتواند یک پرولتاریای مدرن داشته باشد آنگاه تنها جنبش دموکراتیک امکان مشارکت سوسیالیست‌ها را در منازعه انقلابی فراهم می‌کند.

سوسیالیست‌ها مانند دموکرات‌های عادی در بین دموکرات‌های بورژوا و خرده بورژوا شرکت می‌کنند، اما برای آنان مبارزه برای دموکراسی مبارزه طبقاتی‌ای است. آن‌ها می‌دانند که پیروزی دموکراسی پایان مبارزه سیاسی نخواهد بود بلکه آغاز مبارزه‌ای جدید و ناشناخته خواهد بود که در سیستم استبدادی عملاً ناممکن بود.

در یک جنبش دموکراتیک که مورد حمایت تمام طبقات زحمتکش کشور است، همواره پاره‌ای گرایش‌های ارتجاعی وجود دارد که برخی از اقلیت کوچک دهقانی و خرده بورژوازی آن را بروز می‌دهند. ولی این دال بر بیرون ماندن از مبارزه نیست، بلکه در عوض دلیلی است بر کارکردن علیه این گرایش‌های ارتجاعی در جنبش دموکراتیک. این همان تاکتیکی است که مارکس در جریان انقلاب سال ۱۸۴۸ در آلمان به کار بست، یعنی هنگامی که کوچک‌ترین موقعیت برای ایجاد حزب پرولتری قوی وجود نداشت.

برخورد خصمانه با سرمایه خارجی ضرورتاً ماهیتی ارتجاعی ندارد. طبعاً تأسیس صنایع سنگین و راه آهن ایران برای ایران نیز به اندازه سایر کشورها اهمیت دارد. لیکن ایران دیگر به راه سرمایه‌داری گام نهاده است و ممکن است که اگر توسط سرمایه خارجی استثمار نشود بتواند در این مسیر به سرعت پیش برود. در ایران این سرمایه تنها به شکل سرمایه صنعتی کار نمی‌کند بلکه همچنین - و حتی تا حد زیادی - سرمایه ربایی است. به این ترتیب تمام ملت و حتی دهقانان که از طریق مالیات بهره‌دهی‌های حکومت را می‌پردازند، استثمار می‌شوند. به این علت، دهقان فقیر می‌شود و توانایی آن را نخواهد داشت که محصولات صنعتی را خریداری کند. به این دلیل است که در ایران، مانند روسیه، سرمایه‌داری خارجی مانع از توسعه بازار داخلی، که اولین پیش شرط (Voraussetzung) توسعه صنعتی است، می‌شود.

هنگامی که استثمار ایران توسط سرمایه خارجی قطع شود، بازار داخلی و سرمایه بومی توسعه خواهند یافت، زیرا ارزش افزوده در داخل کشور باقی می‌ماند.

جنبش کارگری برای ظهور خود نه تنها به آزادی سیاسی دموکراسی محتاج است بلکه همچنین به استقلال کشور از نفوذ خارجی - چه اقتصادی و چه سیاسی- نیاز دارد.

هنگامی که خلق‌های خاور زمین می‌کوشند سرمایه‌داری را در سرزمین‌های خود واژگون کنند نه تنها برای سوسیالیسم در کشور خود، بلکه همچنین برای ما در اروپا نیز مبارزه می‌کنند. آن‌ها به این وسیله سرمایه‌داری اروپا را تضعیف می‌کنند و نیروی بیشتری به پرولتاریای اروپا می‌دهند. مثلاً اگر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه موفق شده بود و از پرداخت بهره‌دهی‌های حکومتی سرباز زده بود، این امر به انقلاب مشابهی در فرانسه می‌انجامید. اگر هند و مصر بریتانیا به اندازه کافی نیرومند بودند که بتوانند استقلال خود را به دست آورند، ضربه محکمی به سرمایه‌داری انگلیسی وارد می‌آمد و در نتیجه تضادهای بین سرمایه‌داری و پرولتاریای انگلیس تشدید می‌شد. ایران و ترکیه که برای رهایی خویش مبارزه می‌کنند، برای آزادی پرولتاریای جهان نیز مبارزه می‌کنند.

رفیق گرامی امیدوارم که تحریر عجولانه این سطور کوتاه مورد رضایت شما باشد. به محض بازگشت به برلین، اگر وقتم اجازه بدهد، وضع ایران را عمیقاً مطالعه خواهم کرد. به هر حال برای ما مهم است که درباره جنبش انقلابی ایران، علل آن، و گرایش‌ها و طبقاتی که از آن حمایت می‌کنند، کسب اطلاع کنیم.

من با اشتیاق مقاله شما را در این زمینه در نئوزیت، روزنامه ای که در سراسر جهان پخش می‌شود، انتشار خواهم داد. نقطه نظر مارکسیستی شما، مقاله را غنی‌تر خواهد کرد. این به ما اجازه می‌دهد که مسائل را روشن‌تر از وقتی ببینیم که از یک دیدگاه دموکراتیک صرف نوشته شده باشد.

امیدوارم با این که کشور شما در شرایط انقلابی به سر می‌برد، این سطور به دست شما برسد. دست شما را می‌فشارم و موفقیت شما و رقابتان را آرزو می‌کنم.

کارل کائوتسکی

- پرسش‌های واسو خاچاطوریان از پلخانف (نوامبر ۱۹۰۸)

خاچاطوریان، در نامه زیر به پلخانف (گئورگی والننتینوویچ) و برای آگاهی او، به طور کلی اوضاع انقلاب ایران و فعالیت گروه اجتماعیون‌عامیون تبریز را توضیح می‌دهد. او می‌نویسد که: "در ۲۸ اکتبر در سه کارخانه چرم‌سازی که ۱۵۰ نفر کارگر در آن اشتغال داشتند اعتصابی رخ داد. ما در این اعتصاب مداخله کرده و آن را رهبری کردیم." سپس تقاضاهای کارگران را بدین سان می‌شمارد: افزایش یک شاهی دستمزد برای هر قطعه؛ استخدام و اخراج کارگران با رضایت و توافق کارگران؛ شرایط بهداشتی؛ در هنگام بیماری، هزینه معالجه بر عهده صاحب کار باشد؛ پرداخت نصف دستمزد در مدت بیماری؛ کاستن از ساعت اضافه کاری؛ پرداخت دستمزد در مدت اعتصاب؛ هیچ کس به دلیل شرکت در اعتصاب نباید اخراج شود... خاچاطورین

توضیح و تحلیل خود از شرایط ایران را با طرح این ضرورت ادامه می‌دهد که کارگران ایران نیاز به سازماندهی سیاسی و اقتصادی مستقل خود دارند و این امر تنها از طریق ایجاد تشکل سیاسی کارگران از یکسو و سازمان‌های اقتصادی، اتحادیه‌ای و حرفه‌ای از سوی دیگر، به منظور مقابله با یورش بورژوازی، امکان‌پذیر است. ما در زیر آن بخش از نامه مفصل خاچاطوریان را می‌آوریم که مربوط به پرسش‌های او از پلخانف است. یادآوری کنیم که اگر پلخانف پاسخی به نامه‌ی خاچاطوریان داده باشد، متأسفانه دست رسی به آن پیدا نکردیم. با توجه به پاسخ کائوتسکی، جالب است بدانیم که پلخانف در مورد مسأله ایران چه موضعی گرفته است.

استاد بسیار محترم، گنورگی و النتیووچ!

...

برای ما کاملاً ضروری و به صلاح است که از عقاید و نظریات نئوریسین‌های سوسیال دموکراسی، بدون توجه به این که به کدام فراکسیون تعلق دارند، آگاه شویم و بدانیم که:

[اولاً] آیا فعالیت ما به صورت سوسیال دموکرات - یعنی فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک - صحیح است؟ در این مورد کارل کائوتسکی به گروه سوسیال دموکرات تبریز نوشته است: اگر اوضاع اقتصادی کشور به صورتی نیست که کارگر صنعتی مدرن به وجود آید، بر عهده سوسیالیست‌ها است که با جنبش دموکراتیک متحد شوند و در مبارزه انقلابی شرکت کنند. این يك واقعیت است که در ایران، پرولتاریا به صورتی که در اروپا فهمیده می‌شود، وجود ندارد. در ایران پرولتاریا، یعنی انسان‌هایی که صاحب وسایل تولید نیستند و دانش و نیروی کار خود را به کارفرمایان می‌فروشند وجود ندارد. در ایران تولید صنعتی وجود ندارد و به تبع آن پرولتاریا هم وجود ندارد.

[دوماً] آیا این وضعیت به سوسیال دموکرات‌ها حق می‌دهد که کارگران را سازماندهی نکنند، که برای دستمزد بیشتر مبارزه کنند که سرمایه داران و کارفرمایان مجبور شوند شیوه تولید بهتری را به کار گیرند؟ باید توجه داشت که در ایران دستمزدها ناچیز است، يك نفر کارگر غیر ماهر روزانه يك قران (حدوداً ۲۰ کویک) و يك کارگر ماهر در روز چیزی حدود ۵۰ کویک دریافت می‌کند. این دستمزد ناچیز به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که بدون راه اندازی کامل ماشین آلات و ابزارهای مکانیکی هم در رقابت پیروز شود. ما درباره این موضوع بحث کردیم که در نتیجه آن چند نفر تشکیلات ما را ترک کردند. من صورت جلسه نشست عمومی را برای شما می‌فرستم و امیدوارم درباره آن نظر بدهید.

[سوماً] آیا ما سوسیال دموکرات‌ها می‌توانیم به نفع آزادی تجارت تبلیغ کنیم؟ من این سؤال را به این شکل می‌فهمم: آیا ما باید برای از میان برداشتن سیستم حمایتی تعرفه گمرکی و مانند اینها مبارزه کنیم، اما وقتی که شرایط اقتصادی کشور را در نظر می‌گیریم متوجه می‌شویم که تولید صنعتی ملی وجود ندارد، آیا این اقدام ما به معنای مبارزه علیه رشد سرمایه داری ملی و در نتیجه مانعی بر سر راه رشد پرولتاریای صنعتی نخواهد بود؟

[چهارماً]... آیا مشارکت ما در مبارزه علیه سرمایه خارجی صحیح است؟ چه زمانی چنین مبارزه‌ای ارتجاعی است و چه زمانی ارتجاعی نیست؟ باید توجه کرد که در این جا تولید ترکیبی است از تولیدات دستی یا کار صنعتگران اگرچه این شیوه در گذشته تضعیف شده و روش‌های سرمایه داری جایگزین آن شده است و پرولتر شدن در میان صنعتگران به سرعت رشد کرده است. در این جا از مدتی قبل تفکیک در بین گروه بزرگی از کارگران کارخانه آغاز شده است اما در حال حاضر دستگاه‌ها و ماشین‌ها کامل نیستند. علت آن است که دستمزدها خیلی پائین است.

[پنجماً] آیا سوسیال دموکراسی می‌تواند در ایران نیروی نظامی تشکیل دهد؟ ارتش دائم، به صورتی که در اروپا وجود دارد، در ایران نیست. نظام وظیفه [در ایران] به این ترتیب است... در آغاز انقلاب مشروطه سربازان در کنار مردم قرار گرفتند و در مقابل، قزاق‌ها به شدت از شاه و

ارتجاع طرفداری کردند. مشخص است که در چنین اوضاعی برای به سرانجام رساندن موفقیت‌آمیز انقلاب لازم است اول توده‌ها را سازماندهی کنیم و سپس ارتش مردمی تشکیل دهیم.

...

در خاتمه باید به اطلاع شما برسانم که نفوذ و اعتبار سوسیال دموکرات‌ها در تبریز زیاد است. از ما می‌خواهند که به همه سؤالات آن‌ها پاسخ دهیم، ولی ما اهل عمل هستیم نه تئوریسین. ما سعی می‌کنیم تئوری و عمل را با هم درآمیازیم و مسائل را به لحاظ عملی حل کنیم. ما می‌توانستیم انقلاب ایران را بیافرینیم (اگر يك سوسیال دموکرات بتواند چنین تعبیری را به کار برد) ولی قدرت کافی نداریم. در این جا چهار نفر کارگر (که از خارج آمده‌اند) و دو نفر کارگر بومی وجود دارند که می‌توانند از اصول سوسیال دموکراتیک حمایت کنند. ما به کمیته باکو نوشتیم که در اینجا به کارگران مسلمان نیاز داریم ولی تاکنون کسی نیامده است.

از شما تقاضا می‌کنم سؤالات ما را در دو جناح منشویک و بلشویک حزب سوسیال دموکراسی روسیه مطرح کنید و مورد بحث قرار دهید و ما را از نتایج آن مطلع کنید...

با احترام

واسو (خاجاطوریان)

- نامه تیگران درویش به پلخانف (۳ دسامبر ۱۹۰۸)

نامه‌ی تیگران درویش، یکی دیگر از اعضای اصلی گروه، شامل دو بخش است. در آغاز و به‌ویژه در نیمه‌ی دوم نامه، نویسنده دست به یک بررسی کلی از اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران برای آگاهی پلخانف می‌زند. در بخش دوم، تیگران به تشریح وضع گروه تبریز و دو گرایش نظری درون آن می‌پردازد. او نیز تصریح می‌کند که اختلاف‌ها بر سر مسایل تاکتیکی، استراتژیکی و به طور مشخص نوع تشکیل‌دهی است: حزب سوسیال‌دموکرات یا حزب دموکرات. خود تیگران درویش به فعالیت صرفاً دموکراتیک و تشکیل حزب دموکرات اعتقاد دارد. ما در زیر، این بخش از نامه او را بازگو می‌کنیم.

رفیق عزیز!

....

اول بار در محافل سوسیال دموکراسی تبریز بود که بحث درباره این سؤالات شروع شد: ما باید در قبال انقلاب ایران چه دیدگاهی اتخاذ کنیم؟ چه سیستم تشکیلاتی را به کار بندیم؟ و تاکتیک ما چه باشد؟ این‌ها سؤالاتی هستند که ما با آن مواجه بودیم و در این باره می‌خواهیم عقاید رفقای برجسته خودمان را بدانیم.

قبل از هر چیز لازم است به اطلاع شما برسانیم که سوسیالیست‌های ایران عده کمی هستند و عمدتاً در تبریز متمرکزند. آن‌ها روشنفکرانی هستند که تحصیلات خود را در روسیه گذرانده‌اند و تحت تأثیر سوسیالیسم بین‌المللی و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تفکر بورژوازی خود را کنار گذاشتند. تا به حال، آن‌ها خودشان را به بحث‌های فرهنگی روشنفکری محدود کرده‌اند و تبلیغات اندکی (عمدتاً در بین آرامنه) به عمل آورده‌اند. باید توجه داشت که در سوسیال‌دموکراسی ایران نمی‌توان پرولتاریا را به معنی واقعی کلمه یافت.

سوسیال‌دموکرات‌ها پس از تردید طولانی، اکنون به انقلاب پیوسته‌اند، اما در حال حاضر به دلیل سؤالاتی درباره تاکتیک و تشکیلات متوقف شده‌اند.

دیدگاه‌های آن‌ها درباره این دو پرسش [تاکتیک و سازماندهی] تفاوت بسیاری دارد. در میان آن‌ها به طور کلی دو گرایش مهم وجود دارد: گرایش دموکراتیک و گرایش سوسیال دموکراتیک، گرایش اخیر تشکیل یک حزب سوسیال‌دموکرات را با پرنسپ و تاکتیک‌های مربوط به آن در ایران پیشنهاد می‌کند. گرایش اول بالعکس، این برخورد را خیال پردازانه و دست نیافتنی می‌داند و با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی و اقتصادی کشور و شرایط طبقه کارگر از ایده تشکیلات دموکراتیک حمایت می‌کند - یعنی به عبارت دیگر، فقط دموکراسی، مردم در مقابل فئودالیسم و استبداد. یک گرایش می‌خواهد کارگران قرون وسطی و زحمتکش‌شان روستایی (که اینجا نیمه سرف هستند) را سازماندهی کند، یک حزب کارگری علیه استبداد و فئودالیسم و سرمایه داری.

برعکس، گرایش دیگر شرایط واقعی ما را همان طوری که هست در نظر می‌گیرد، تولید به شیوه کارگاهی قرون وسطایی است، با داشتن پرولتاریای ضعیف و کشاورزان بی‌زمین نیمه سرف شرایط مبارزه پرولتری - یعنی تقابل طبقاتی آشکار، آگاهی طبقاتی و آرمان‌های طبقاتی - وجود ندارد. آن‌ها یک تاکتیک موقتی را پیشنهاد می‌کنند: سازماندهی عناصر دموکراتیک علیه استبداد و فئودالیسم. یکی از دلایل بسیار مهمی که آن‌ها مطرح می‌کنند این است که اگر در ایران طبقه کارگر رنج می‌برد، مانند کشورهای متمدن به دلیل توسعه سرمایه داری نیست بلکه حال اگر نگوییم به دلیل فقدان، لافل به دلیل عدم توسعه کامل سرمایه‌داری است. درباره سوسیالیسم ایرانی باید گفت که روشنفکران سوسیالیست آن را به عنوان چیزی وارداتی می‌بینند و نه محصول اجتناب ناپذیر واقعیت زندگی ما، زیرا ما به معنای اروپایی کلمه نه بورژوازی داریم و نه پرولتاریا.

طرفداران این گرایش اخیر به پیروی از سرمشق مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ خواستار آنند که نیروها برای سازماندهی جنبش بصورت موقتی تحت لوای دموکراسی صرف متحد شوند و همیشه جنبش را به سمت جناح چپ در جهت قدرت فراگیر مردمی هدایت کنند، بدون شک همیشه بایدهمناف پرولتاریا را در نظر داشت، که امروز به دلیل جهل و شرایط بسیار اسف انگیزی که در آن به سر می‌برد، از فعالیت مستقل سیاسی ناتوان است.

خلاصه نظریات دو گرایش سوسیال دموکراسی در ایران ارائه شد. اکنون چنین به نظر می‌رسد که برای اطمینان از واقع بینانه بودن نظر شما و تسهیل در ارائه پاسخ از جانب شما، لازم است که ما خلاصه ای از زندگی اقتصادی و سیاسی و روابط اجتماعی ایران را بری شما بیان کنیم...

....

با درود خالصانه

از طرف گروه سوسیال دموکرات تبریز- تیگران درویش

گذار تک‌خطی و مرحله‌بندی گذار

در تاریخ جنبش سوسیالیستی، تبادل نظر فکری بین شرق و غرب، همان‌گونه که در ابتدای این جستار اشاره کردیم، همیشه وجود داشته است. می‌دانیم که با جهانی شدن این جنبش، با تشکیل بین‌الملل‌های اول و دوم در سده ۱۹ و سپس بین‌الملل سوم (کمینترن) در ۱۹۱۹، روابط میان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های اروپایی و غیر اروپایی از حد نامه‌نگاری خارج می‌شوند و به پیوندهایی ارگانیک و نهادینه تبدیل می‌گردند. در زمان حیات مارکس و انگلس می‌توان از نامه‌نگاری‌های فراوان آن‌ها با فعالین سوسیالیست جهان در آسیا، آفریقا، آمریکای شمالی و جنوبی نام برد. اکثر این مکاتبات به طور عمده بر گرد چند پرسش اصلی انجام می‌پذیرند. از جمله، همان طور که اشاره کرده‌ایم، این پرسش که چگونه می‌توان نظریه کمونیستی- انقلابی مارکس را در جهان غیراروپایی یعنی در آن جا که بستر پیدایش و برآمدن این نظریه نبوده است به کار بست و تحقق بخشید. و این پرسش دیگر که آیا گذار کمونیستی تنها در شرایط جامعه‌ی پیشرفته سرمایه‌داری امکان پذیر است و یا این که در کشورهای عقب‌مانده از دید رشد نیروهای ماده نیز می‌توان چنین گذاری را ممکن شمرد. یک نمونه‌ی بارز این گونه مراسلات با بنیان‌گذار "سوسیالیسم مدرن" یعنی با شخص مارکس، پرسشی

است که پوپولیست‌های روس، از جمله ورا زاسولیچ، این مبارز زن انقلابی روس، در سال ۱۸۸۱ از مارکس می‌کنند: امکان‌پذیری گذار روسیه به کمونیسم بدون طی کردن فاز تکامل از جامعه‌ی ماقبل سرمایه‌داری به جامعه‌ی سرمایه‌داری.

بدین‌سان، نامه‌نگاری بین سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی و غربی در آغاز قرن بیستم پدیداری جدید و بی‌سابقه نیست، اما در عین حال، از نظر ما، این مراسلات در مضمون خود و در پرس و جوی اصلی‌شان، ابتکاری جسورانه، بدیع و تأمل‌برانگیز است که در نوع خود و در زمان خود برای نخستین بار انجام می‌پذیرد، با وجود این که در تاریخ‌نگاری مارکسیستی یا سوسیالیستی کمتر مورد توجه، شناسایی و ارجح قرار گرفته است. گفتیم که سوسیال‌دموکرات‌های نوآموز گروه تبریز، در آن برهه‌ی تاریخی مشخص، با همه‌ی کمبودها، نارسایی‌ها و ساده‌انگاری‌ها، پروبلماتیکی مهم، اساسی و تعیین‌کننده در رابطه با سرنوشت ایده و آرمان رهایی‌خواهانه و کمونیستی طرح می‌کنند. مسأله‌انگیزی به میان می‌کشند که همواره تا امروز چون معمایی ناگشوده مطرح است و همواره از آن زمان تا کنون چون چشم‌اسفندیار مارکسیسم یا سوسیالیسم به شمار می‌رود. و مسأله این است: رابطه‌ی پر تعارض و در عین حال گسست‌ناپذیر سوسیالیسم و دموکراسی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، اداره‌ی کشوری، سازماندهی... ملی و جهانی.

مارکس، در سال‌های پایانی عمر خود و در پرتو مطالعات غیر اروپایی‌اش در باره‌ی هند، روسیه، چین و غیره، متوجه این بغرنج و مشکل می‌شود. او در رابطه با صورت‌بندی‌های (فرماسیون‌های) مختلف اجتماعی در جهان و راه‌های گذار در آن‌ها، به این نتیجه‌گیری می‌رسد که بر خلاف آن چه که از برخی اظهارنظرهای خود او و انگلس دریافتی ناروا می‌شود، که عموماً نیز به تئوری نسبت داده می‌شود - آن چه که امروزه به نام نظریه اروپا-مداری معروف شده است - نمی‌توان تنها یک راه واحد، تک‌خطی و یک‌بعدی برای گذار به کمونیسم را مورد توجه قرار داد، تجویز و مطلق کرد. بدین سان، نیل به کمونیسم در کشورهای غیر اروپایی می‌تواند به همان‌سان که در اروپای غربی پیش‌بینی می‌شود انجام نپذیرد. یعنی به‌صورتی از یک مرحله‌ی مقدماتی سرمایه‌داری با پیمودن تمام و کمال آن گذر نماید بلکه شکل‌های نو و بدیعی به خود گیرد. این تأکید نظری نزد مارکس را می‌توان در نسخه‌ی فرانسوی سرمایه (۱۸۷۲ - ۱۸۷۵)، در پیش‌گفتار چاپ روسی مانیفست کمونیست (۱۸۸۲) و همچنین در برخی از واپسین نوشته‌ها و یادداشت‌های مارکس، بسان پاسخی که به نارودنیک‌های روس و ورا زاسولیچ می‌دهد، مشاهده کرد. در این یادداشت‌ها به روشنی می‌بینیم که مارکس نسبت به دریافت تاریخ‌باورانه، علیت‌باورانه، تک‌خطی و اروپامداری از تکامل صورت‌بندی‌های اجتماعی، که از نوشته‌های پیشین او و به‌ویژه از نوشته‌های انگلس برداشت می‌شوند، فاصله می‌گیرد.

ملرکس و انگلس در پیش‌گفتار چاپ دوم روسی مانیفست در ژانویه ۱۸۸۲ می‌نویسند:

وظیفه "مانیفست کمونیستی" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشین روس - این شکل مالکیت اولیه دستنه جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که بر عکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را ببیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این پرسش داد این است: اگر انقلاب روسیه نشانه‌ی آغاز انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یک‌دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.^۶

پنج سال بعد در سال ۱۸۸۷، مارکس نکاتی در نقد مقاله‌ای در نقد کتاب سرمایه می‌نویسد. مقاله که نویسنده‌ی آن یکی از رهبران سوسیالیست - پوپولیست روسی، نیکولای میخایلوسکی Nikolai Mikhailovski، است در مجله‌ای به نام Otechestvennye Zapiski منتشر شده است. میخایلوسکی در نقد خود بر سرمایه تئوری مارکس را حتمیت‌گرا و جبرباورانه بر اساس اروپامداری توصیف می‌کند: "تئوری تک‌خطی تاریخ بشر که با بین به تئوری رشد متصل شده و بنا بر آن، سرنوشت همه‌ی جوامع در پیمودن راهی است که سرمایه‌داری انگلستان پیموده است."^۷

مارکس در پاسخ خود می‌نویسد که مخالفتی با این استدلال پوپولیست‌های روسی ندارد که می‌گویند در روسیه‌ی عقب‌افتاده می‌توان برای نیل به سوسیالیسم از روی **فاز سرمایه‌داری جهش کرد** و راه دیگری را برگزید به غیر از آن چه که برای غرب در نظر گرفته می‌شود:

من به این نتیجه رسیده‌ام: اگر روسیه راهی را ادامه دهد که از سال ۱۸۶۱ دنبال می‌کند [منظور مارکس در این جا تخریب مالکیت‌های اشتراکی دهقانی است]، این کشور بزرگترین شانسی که تاریخ به مردم آن داده است را از دست خواهد داد و ناگزیر خواهد شد که تمام حوادث مصیبت بار رژیم سرمایه‌داری را تحمل کند.

مارکس، در ضمن، ادامه می‌دهد که او در کتاب *سرمایه* هیچ گاه نخواست راه آینده جوامع غیر اروپایی چون روسیه را بر اساس نمونه‌ی انگلستان و مسیری که این کشور طی کرده ترسیم نماید:

فصل مربوط به انباشت اولیه [در سرمایه] تنها مدعی ترسیم راهی است که بنا بر آن در اروپای غربی نظم اقتصادی سرمایه‌داری از دل نظم اقتصادی فئودالی برون می‌آید. [تأکید از من است]

در تأیید بیان خود، مارکس به چاپ فرانسوی کتاب اول *سرمایه* (۱۸۷۲ - ۱۸۷۵)، که او به شخصه بازبینی و تصحیح کرده است، اشاره می‌کند. مارکس تذکر می‌دهد که او در چاپ فرانسوی کتاب و در فصل انباشت اولیه، تغییراتی در جهت یک **"دورنمای چندخطی"** در مورد صورت‌بندی‌های اجتماعی غیر اروپایی داده است. در رابطه با سلب مالکیت از کشاورزان، مارکس می‌نویسد که جمله‌ای در چاپ فرانسوی اضافه شده است که در چاپ‌های قبلی وجود ندارد و می‌گوید که نمونه‌ی انگلیس را **کشورهای غربی** طی می‌کنند. مارکس بدین گونه نظر خود را تصریح می‌کند:

سلب مالکیت از کشاورزان تنها در انگلستان به گونه‌ای رادیکال انجام می‌پذیرد... اما همه‌ی کشورهای اروپای غربی همین مسیر را می‌پیمایند. این جمله‌ی دوم در چاپ‌های پیشین سرمایه دیده نمی‌شود.

مارکس، با این حال، در این پاسخ خود در سال ۱۸۷۷، هنوز چیزی در باره‌ی **ویژگی** جامعه‌ی روس نمی‌گوید. تنها در پاسخ به نامه‌ی ورا زاسولیچ است که او، برای نخستین بار و در مورد روسیه، احتمال راه توسعه‌ی اجتماعی، متفاوت از آن چه که در غرب سرمایه‌داری رخ داده است، را مطرح می‌کند و به گونه‌ای حتماً آن را، با این شرط که انقلاب روس آغازگر انقلاب غرب شود، توصیه می‌نماید. به واقع، ورا زاسولیچ، که در این هنگام آنارشویست و سوسیالیست است، در پرسش خود از مارکس، از او می‌خواهد که نظرش را نسبت به این موضوع اعلام کند: آیا **گُمون‌های** زراعی روسیه می‌توانند بستری برای راه‌گذاری سوسیالیستی (کمونیستی) در این کشور فراهم کنند و یا این که سرنوشت محتوم آن‌ها نابودی است و در نتیجه سوسیالیست‌های روسیه باید چشم انتظار توسعه‌ی سرمایه‌داری و رشد نیروهای مولده در روسیه باشند. در پاسخ خود در ۸ مارس ۱۸۸۱، مارکس دوباره به چاپ فرانسوی کتاب اول *سرمایه* که انباشت اولیه را محدود به اروپای غربی کرده ارجاع می‌دهد و می‌نویسد که در چاپ جدید: **"تصریح شده که «تقدیر تاریخی» این حرکت [منظور انباشت اولیه است] محدود به کشورهای اروپای غربی است.**" مارکس ادامه می‌دهد که در اروپای غربی گذار مالکیت فئودالی به مالکیت سرمایه‌داری **"تغییر و تبدیل شکلی از مالکیت خصوصی به شکلی دیگر از مالکیت است"**، اما راه رشد سرمایه‌داری دهقانات روس را و می‌دارد که **"در جهتی عکس روند، یعنی مالکیت اشتراکی خود را به مالکیت خصوصی تبدیل کنند.**" این در حالی است که: **"مطالعات ویژه‌ای که من انجام داده‌ام ... مرا اکنون متقاعد کرده است که گُمون [منظور مارکس آبخین‌ها یا مالکیت‌های اشتراکی دهقانی در روسیه آن زمان است] نقطه‌ی اتکا احیاً اجتماعی روسیه می‌باشد..."**، مشروط به این که **"تأثیرات زبان‌بار"** بازدارنده‌ی **"رشد خودانگیخته‌ی گُمون‌ها"** از میان روند.

اما ۲۷ سال پس از مکاتبات بین سوسیالیست‌های روس و مارکس، پرسشی که سوسیالیست‌های شرقی، این بار ایرانی، ولی نه از مارکس یا انگلس، که در گذشته‌اند، بلکه از "پیروان" آن‌ها کائوتسکی و پلخانف می‌کنند، از سنخ دیگری است، با این که در اساس همان معضل را به گونه‌ای دیگر در میان می‌گذارند. در این جا، در ایران آغاز سده‌ی بیستم، مسأله بر سر این نیست که چگونه می‌توان بی‌واسطه و یک‌راست از گُمون‌های اشتراکی به کمونیسم راه یافت و بدین

ترتیب از شر مصیبت‌های سیستم سرمایه‌داری (به قول مارکس) خلاص شد. این گونه جماعت‌های دهقانی اشتراکی در ایران وجود ندارند. در نظام ارباب - رعیتی ایران، دهقانان، که در سال ۱۹۰۸ اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل می‌دهند، صاحب آب و خاکی نیستند، نه به صورت خصوصی و نه جمعی. مالکین ارضی، در ائتلاف با دیوانسالاری و بورژوازی تجاری سنتی (بازار)، رعایا را به گونه‌ای بندگی (سرواژ) روی زمین مالک و داشته‌اند. دهقانان در یوغ مشترک مالکان ارضی و حکومتی خودکامه، مستبد و ستمگر به سر می‌برند. دستگاه دولتی که حامی ملاکان است، که خود بزرگ مالک ایران و بسا شرف است.

پس مسأله‌ی اصلی پیش‌روی مبارزان سوسیالیست ایران در آن زمان، که به روشنی در نامه‌های‌شان مشهود است، این است که آن‌ها می‌خواهند بدانند چگونه در شرایط کشور خود می‌توانند دو جنبش ناهمگن را به هم پیوند دهند، هماهنگ سازند. یعنی از یک‌سو، جنبش علیه استبداد و خودکامگی که ملت را در بر می‌گیرد و از جمله می‌تواند حتا بورژوازی و مالکین را نیز شامل شود، که هدف مشخص آن چیزی نیست جز آزادی و حکومت قانون و از سوی دیگر، جنبش علیه ستم اقتصادی و اجتماعی صاحبان قدرت، ثروت و مالکیت، که تنها می‌تواند توسط زحمتکش‌ان و مردمان تحت ستم و استثمار سرمایه داخلی و خارجی، مالکان ارضی، بورژوازی و روحانیت حامی و مدافع آن‌ها به پیش رانده شود، که هدفش **تنها** آزادی و دموکراسی نبوده بلکه عدالت اجتماعی، الغا مالکیت، برابری و سوسیالیسم نیز می‌باشد.

از پرسش مرکزی در رابطه با مناسبات به هم پیوسته‌ی دموکراسی و سوسیالیسم در شرایط مشخص ایران، چنین می‌توان نتیجه گرفت که اجتماع‌یون عامیون ایران در برابر معضلی چون **چگونگی مبارزه در دو جبهه** قرار دارند: مبارزه‌ی هم‌زمان، هم علیه استبداد مورد حمایت سرمایه‌خارجی و هم علیه بورژوازی داخلی استثمارگر، مالکان ارضی، سرمایه خارجی و غیره. اما در پیوندی تنگاتنگ با همین معضل (مبارزه در دو جبهه)، پرسش‌های دیگری نیز برای آن‌ها مطرح هستند که عبارت‌اند از: نوع و شکل سازماندهی (حزب سوسیالیست / کمونیست یا حزب دموکرات)؛ برنامه‌ی حداقل و حداکثر؛ تاکتیک سیاسی، وظایف اصلی مبارزان سوسیالیست در رابطه با طبقه کارگر و گروه‌های خاصی از جامعه (تبلیغ و ترویج در میان زحمتکش‌ان...) و یا در رابطه با عموم مردم در کلیت آن (فعالیت تنها دموکراتیک)؛ مبارزه علیه سنت‌های ارتجاعی و کهن؛ چگونگی شرکت و مشارکت در انقلاب مشروطه که زیر رهبری بورژوازی داخلی (ملی) و بخشی از روحانیت قرار دارد و این پرسش که چگونه می‌توان در این جنبش شرکت کرد و در عین حال استقلال عمل و ویژگی مبارزاتی و برنامه‌ای خود را به عنوان سوسیالیست نسبت به دیگر گروه‌ها و دسته‌های سیاسی حفظ نمود.

پاسخ کائوتسکی به پرسش‌های اجتماع‌یون عامیون، با وجود کلی بودن، از بسی جهات آموزنده و قابل تأمل است. کائوتسکی، در سال ۱۹۰۸، سوسیالیستی نامدار در سطح جهانی است. او مارکس و انگلس را شناخته و خوب خوانده است. او بی‌گمان با واپسین یادداشت‌های آن‌ها نیز درباره‌ی روسیه، هند و غیره آشناست. او گرایش‌ها و دسته‌بندی‌های مختلف درون سوسیال‌دموکراسی اروپا (سوسیالیست‌های رفرمیست، انقلابی، روسی و غیره) را خوب می‌شناسد و خود رهبر یکی از جناح‌های آن است. در آن زمان، کائوتسکی هنوز از اعتبار بالایی برخوردار است و چون نظریه پرداز بزرگ (اگر نه بزرگترین نظریه‌پرداز) در مسائل سوسیالیسم پذیرفته شده است. پاسخ کائوتسکی به سوسیال‌دموکرات‌های تبریز، همان طور که خواهیم دید، در خطوط کلی‌اش یک موضع‌گیری کلاسیک (رتئودکس) است. موضعی است در وفاداری به دریافتی کلاسیک، تا حدی جزمی، از مارکسیسم و از همان سنخ "مارکسیسمی" که خود بنیان‌گذارش در پایان حیاتش سعی می‌کرد با آن فاصله گیرد، مرزبندی کند. موضعی است که اعتقاد راسخ به اصل وجود **دو مرحله متمایز و جدا از هم** در مبارزه برای رهایی را دارد؛ یکی، دموکراتیک و دیگری سوسیالیستی چون دو فاز متفاوت با مرزی مشخص، معین و عبورناپذیر بین آن دو.

کائوتسکی به سوسیالیست‌های ایران در سال ۱۹۰۸ چه توصیه می‌کند؟

- این که آن‌ها موظف هستند، چون امری ضروری، در مبارزه برای آزادی و دموکراسی در کشور خود شرکت کنند، حتا اگر نیروی پرولتاریا برای تأثیرگذاری روی این مبارزه بسیار ناتوان باشد. او می‌نویسد: "من معتقدم که با آگاهی کامل می‌توان گفت که سوسیالیست‌های ایرانی وظیفه دارند در جنبش دموکراتیک شرکت کنند. نیروهای سوسیالیست نمی‌توانند موضع کاملاً انفعالی نسبت به انقلاب داشته باشند."

- این که پیروزی دموکراسی بر استبداد در ایران باید چون "آغاز مبارزه‌ای جدید و ناشناخته که در نظام استبدادی ناممکن بود" به شمار آید. از آن جا که مبارزه‌ی سوسیالیستی در وضعیت کنونی ایران میسر نیست، پیش‌شرایط شروع آن در آینده تنها در پیروزی امروز دموکراسی است.
 - این که سوسیالیست‌ها، "در زمانی که کمترین شرایط برای ایجاد حزب پرولتری وجود ندارد"، نباید حزبی جدا گانه به وجود آورند بلکه باید "در جنبش مانند دموکرات‌های عادی در بین دموکرات‌های بورژوا و خرده‌بورژوا" شرکت کنند. و این در حالی است که کائوتسکی در جای دیگر تأکید می‌کند که "مبارزه برای دموکراسی مبارزه‌ای طبقاتی است". اما این که «خصلت طبقاتی» مبارزه برای دموکراسی چگونه باید خود را نشان دهد، با چه شکل و مضمون سیاسی، اجتماعی، سازمانی و غیره، مسائلی هستند که در پاسخ کائوتسکی هم‌چنان نامعلوم باقی می‌مانند.
 - این که در جنبش دموکراتیک، سوسیالیست‌ها، به عنوان "دموکرات‌های عادی" ناگزیر باید علیه گرایش‌های ارتجاعی، که همیشه وجود دارند و از برخی اقشار دهقانی و خرده‌بورژوازی نیز نمایندگی می‌کنند، مبارزه کنند. در این جا، سوسیالیست‌ها باید "همان تاکتیکی را به کار برند که مارکس در روند انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان به کار بُرد".
 - این که سرمایه خارجی در ایران مانع رشد بازار داخلی می‌شود. یعنی مانع آن چه می‌شود که شرط وجودی sine qua non، شرط الزامی *Voraussetzung* به قول کائوتسکی، برای هر گونه توسعه‌ی صنعتی بنابراین برای هر گونه رشد مستقل سرمایه‌داری ملی، بومی و در نتیجه رشد نیروهای مولده، پرولتاریا و غیره است. بدین معنا، "مبارزه علیه سرمایه خارجی در ماهیت ارتجاعی نیست" زیرا با پایان دادن به استثمار یک کشور توسط سرمایه خارجی، ارزش اضافی تولید شده در آن کشور به خارج نمی‌رود، بلکه در داخل می‌ماند یعنی انباشت سرمایه‌داری در چارچوب ملی انجام می‌پذیرد.
 - این که جنبش کارگری، برای شکوفا شدن، نیاز به استقلال کشور، چه اقتصادی و چه سیاسی، در برابر نفوذ و استثمار کشورهای خارجی دارد.
 - سرانجام این که مبارزه‌ی خلق‌های شرق، با ناتوان کردن سرمایه‌داری اروپا، پرولتاریای اروپا را توانا می‌کند. بدین معنا، این خلق‌ها، در کشور خود، با مبارزه علیه سرمایه‌داری اروپا، "برای ما اروپایی‌ها نیز مبارزه می‌کنند".
- این است آن چه که به طور کلی و خلاصه می‌توان از پاسخ کائوتسکی به اجتماع‌یون عامیون ایران نتیجه گرفت. به روشنی در این جا مشاهده می‌کنیم که این پاسخ به طور عمده در جهت تأیید و تقویت موضع گرایش دوم (گرایش دموکرات) در گروه تبریز است. گرایشی که مبارزه‌ای صرفاً «دموکراتیک» را در شرایط عینی و مشخص آن زمان ایران تجویز می‌کند. اما می‌دانیم که اکثریت گروه توصیه‌های نظریه‌پرداز سوسیال‌دموکرات آلمانی را دنبال نمی‌کند. این خود البته نشان‌دهنده گونه‌ای استقلال نظر و رأی از سوی این مارکسیست‌های شرقی است. اگر چه این استقلال با پژواک انقلاب اکتبر و چیرگی ایدئولوژی لنینی - استالینی بر جنبش فکری مارکسیستی، متزلزل و میرنده است.

نتیجه‌گیری:

سوسیالیسم / دموکراسی: رابطه‌ای پروبلماتیک در مارکسیسم

همان‌طور که در درازای این نوشتار مورد تأکید قرار داده‌ایم، مسائلی که مارکسیست‌های غیر اروپایی، از جمله اجتماع‌یون‌عامیون ایران در سال ۱۹۰۸، در کاربست مارکسیسم در کشورهای خود از ابتدا آن تا کنون مطرح کرده‌اند، بغرنجی که در اساس از ناسازگاری نظریه با شرایط عینی و در نتیجه با عمل مشخص ناشی می‌گردد، ما را هم‌چنان برای جست‌وجوی پاسخ (ها) فرامی‌خوانند و مورد خطاب قرار می‌دهند. و این مهم امروز در دنیایی مطرح می‌شود که از بسیاری جهات، نسبت به جهان سده گذشته، با برآمدن گلوبالیزاسیون، سرمایه‌داری جهانی‌شده و جنبش‌های رهایی‌خواهانه، متحول و دگرگون گشته است

مسأله‌ی سوسیالیسم و رابطه‌ی پروبلماتیک و متعارض آن با دموکراسی هم‌چنان یکی از مسائل اصلی، کلیدی و تاکنون ناگشوده‌ی عصر ما را چه از دید نظری - عملی و چه سازماندهی اجتماعی تشکیل می‌دهد. چیرگی بر چنین بغرنجی نقش تعیین‌کننده‌ای امروز در سرنوشت مبارزات اجتماعی برای دگرگونی‌های ساختاری و رادیکال در جهان ما ایفا می‌کند، هم در کشورهای سرمایه‌داری غربی و هم، به‌ویژه، در دیگر مناطق جهان از آسیا و آفریقا تا آمریکای لاتین، که ایران

نیز بخشی از این مجموعه را تشکیل می‌دهد. در کشورهای دسته اول ما امروزه با دولت‌هایی سر و کار داریم که با رشد ایدئولوژی‌های نژادپرستانه، ناسیونالیستی، فاشیستی و پوپولیستی (راست و چپ)، بیش از پیش اقتدارطلب، پلیسی، سلطه‌طلب و حامی سرمایه‌داری (از جمله از نوع خشن آن) می‌شوند. **دموکراسی نمایندگی** در این "دموکراسی‌های غربی به شدت دچار بحران شده است. مسأله‌ی **مشارکت مستقیم** مردم در امور خود، امر **خودمختاری، خودگردانی و خودحکومتی** در آزادی و رهایی بیش از پیش به مسأله اصلی تبدیل می‌شود؛ رهایی از سلطه‌های گوناگون مالی، اقتصادی، سیاسی... با اتکا به مبارزات و جنبش‌های نوین اجتماعی و مردمی در شکل‌ها و سازماندهی‌های افقی و ضد سلسله‌مراتبی، در نفی تحزب سنتی عمودی و بوروکراتیک. در کشورهای دسته دوم، مردمان در برابر ائتلاف مقدسی بین دو قدرت ارتجاعی و استثمارگری قرار دارند؛ از یکسو دولت‌هایی خودکامه و مستبد (نظامی، تئوکراتیک چون جمهوری اسلامی ایران و غیره) و از سوی دیگر سرمایه‌داری جهانی شده‌ای که در همه جا، از جمله در همین کشورهای سه قاره موسوم به جهان سوم و یا جنوب، به کل رخنه کرده و سلطه‌ی خود را اعمال می‌کند. در این جا تحقق آزادی و دموکراسی و مشارکت مردم در امور خود تنها از راه جنبش‌های اجتماعی و مبارزات اقشار مردمی (زحمتکشان، جوانان، زنان، اقلیت‌ها...) علیه استبداد و استثمار امکان پذیر است.

بدین سان مسأله بر سر این است که چگونه می‌توان هر دو مبارزه در دنیای امروز را با هم و تأکید می‌کنیم باهم به پیش برد، متصل و متحد کرد؛ مبارزه برای دموکراسی چون مشارکت **مستقیم و بدون واسطه‌ی** مردم در امور خود یعنی خود-حکومتی مردم بر خود، برای خود و توسط خود و از سوی دیگر مبارزه برای کمونیسم به معنای پایان دادن به نظام سرمایه‌داری و مناسبات آن. در این رابطه، تجارب تاریخی اما همواره در درازای تاریخ جنبش سوسیالیستی نشان داده‌اند که: یا مبارزه برای سوسیالیسم به کل به بهانه‌ی مبارزه برای دموکراسی نمایندگی فراموش و حتا نسخ شده - این را بخوبی در نمونه‌ی سوسیال دموکراسی در سده‌ی بیستم و امروزه مشاهده می‌کنیم- و یا، در مورد **سوسیالیسم واقعاً** موجود، دموکراسی به بهانه‌ی ساختمان "سوسیالیسمی" دولتی، اقتدارگرا و توتالیتر در یک کشور به طور تام و تمام پایمال شده است.

در این جا، اشاره‌ی کوتاهی کنیم به دو مُدل تاریخی فوق و به‌ویژه، در مناسبت با صدمین سالروز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، به نمونه‌ی **سوسیالیسم واقعاً** موجود. هر یک سکانشی را در تاریخ جنبش سوسیالیستی تشکیل می‌دهد.

در سیکانس سوسیال-دموکراتیک، سوسیالیست‌ها به تدریج و قدم به قدم، پی به عدم امکان و حتا ضرورت برچیدن نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب یا تغییرات رادیکال می‌برند. سرمایه‌داری از نظر آن‌ها در اساس خود یعنی در وجود مالکیت، دموکراسی نمایندگی، سرمایه، کار مزدوری، بازار و دولت تنها نظم عقلانی، عملی و ممکن بشری امروز و فردای دنیای ماست و جایگزین یا بدیلی بر آن متصور نیست. این سیکانس پس از شکست کمون پاریس و با شکل‌گیری پیوند جنبش کارگری آلمان با جنبش فکری سوسیالیستی-رفرمیستی زیر مفهوم آن چه که «سوسیال دموکراسی» نام می‌گیرد، آغاز می‌شود. با این که امروز، "چپ" سوسیال دموکرات (سوسیالیست) در بسیاری از کشورها و نه تنها در زادگاه اروپایی‌اش، با فرازونشیب و بحران به حیات خود ادامه می‌دهد، اما می‌توان گفت که تاریخ واقعی سوسیال دموکراسی (یا سوسیالیسم رفرمیستی) **به عنوان چپ ضد سرمایه‌داری**، به طور عمده با شرکت و مشارکت این چپ در جنگ امپریالیستی جهانی اول و سپس با همکاری در رتق و فتق امور سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم خاتمه پیدا کرده است. احزاب سوسیال دموکرات و سوسیالیست اروپا و جهان با کنار گذاشتن هر گونه ارجاع به مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری در اواخر نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم، نقطه‌ی پایانی بر حیات خود چون جریان خواهان گسست از نظام سرمایه‌داری و امحای آن می‌گذارند. به این سان، آن چه که امروزه از چنین چپی باقی مانده است، سازمان‌ها و احزاب رفرمیستی هستند که مدعی انجام اصلاحاتی در نظام سرمایه‌داری در چارچوب حفظ و مدیریت "سالمت‌تر" آن می‌باشند. از این نظر، این چپ برای ما مرده است.

سیکانس بعدی را می‌توان لنینی-استالینی یا به طور عام‌تر **سویتیک** نامید. این سیکانس، با پیش‌درآمدی نظری و عملی، از چه باید کرد لنین در سال ۱۹۰۲ و به طور کامل و مشخص‌تر از انقلاب اکتبر و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در سال ۱۹۱۷ آغاز می‌شود و با فروپاشی رژیم‌های **سوسیالیسم واقعاً** موجود در ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این سیکانس تاریخی، مارکسیسم، که در اصل و بنیان خود خواهان محو دولت است، به ایدئولوژی و سیاست حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی و تمامت‌خواه تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی-دولتی به جای شیوه‌ی جنبشی-شورایی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت قیمومیت بر انسان‌ها (از جمله همان

طبقه کارگر و زحمتکشان) و هدایت جابرانه‌ی امور جامعه را در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به دست می‌گیرد. دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در اشکال مبتدل و جبریاورانه‌اش برای توجیه سلطه‌ی بی‌مانندی در تاریخ بشر که *ساختمان سوسیالیسم* در یک کشور نام می‌گیرد از سوی ایدئولوژی دولتی متمرکز و پلیسی به خدمت گرفته می‌شوند. در این سیستم، هم دموکراسی، هم مناسبات شورایی و هم سوسیالیسم به سود حاکمیت اقلیتی قدرت‌طلب در هیئت تنها حزب حاکم پایمال می‌شوند. از این نظر، این چپ نیز، حتا در بقایای امروزی‌اش، برای ما مرده است.

امروزه، نیروهای طرفدار دموکراسی و سوسیالیسم، با حرکت از تجارب مثبت و منفی پیشین و پرسش‌هایی که در میان مارکسیست‌های جهان مطرح می‌باشند، که برخی از آن‌ها را در این نوشتار مورد تأمل قرار دادیم، چه می‌توانند در باره‌ی مناسبات پر تعارض بین دموکراسی و سوسیالیسم بگویند؟ چگونه می‌توانند این دو امر دموکراسی و سوسیالیسم را با هم و در پیوند با هم به پیش رانند؟

به باور ما نیروهای رهایی‌خواه باید مدافع دموکراسی باشند. دموکراسی اما به معنای مستقیم آن، یعنی به مفهوم مداخله‌ی بی واسطه‌ی مردمان در Res publica یا «امر عمومی». به معنای طرفداری از دموکراسی حقیقی که در نهایت دموکراسی علیه دولت Etat می‌باشد: «**در دموکراسی حقیقی، دولت سیاسی محو می‌گردد**» (مارکس، نقد حق سیاسی هگل). چنین فرجامی (دموکراسی علیه دولت)، از فرایند مبارزه برای دخالت‌گری رادیکال، هر چه گسترده‌تر و مستقیم‌تر مردم می‌گذرد؛ مشارکت آزادانه، داوطلبانه و برابرانه‌ی مردمان و زحمتکشان در امور خود؛ اعمال شیوه و روش خودمختاری، خودگردانی و خودمدیریتی؛ دخالت‌گری و کنترل از پائین در همه‌ی امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، محیط زیستی، فرهنگی توسط خود مردم. در این میان، باید تأکید کنیم که دخالت‌گری جمعی، مشارکتی و مستقیم مردم «**نمایندگی**» نمی‌شود. «دموکراسی مستقیم» مورد نظر ما، خود-گردانی مردم، سنخیتی با «دموکراسی نمایندگی» امروزی ندارد. «حاکمیت» به گفته‌ی **ژان ژاک روسو** «*نمی‌تواند نمایندگی شود. با همان منطقی که نمی‌تواند واگذار شود، منتقل شود. حاکمیت به طور اساسی اراده عمومی است و اراده عمومی هیچ‌گاه کسی را نمایندگی خود نمی‌کند. اراده عمومی یا خودش است و یا چیز دیگری، حد میانینی وجود ندارد*» (روسو، پاراگراف پنجم از فصل پانزدهم در *قرارداد اجتماعی*). دموکراسی بدین سان در حکومت، دولت، پارلمان، نهادهای رسمی، انتخابات و از این دست خلاصه و محدود نمی‌شود، بلکه چون «توانایی مردم» Demos kratos به نقش و دخالت مردمان در امور خود، در امور سیاسی و اجتماعی شهر و فراتر از آن در اداره‌ی جامعه و کشور رجوع می‌دهد. رهایی مردمان تحت ستم و سلطه‌های گوناگون و به ویژه زحمتکشان تنها می‌تواند امر خود آن‌ها، به دست آن‌ها و برای آن‌ها باشد. دموکراسی در معنای **تصرف و یا در دست‌گرفتن** امور خود، توسط خود و برای خود، به گونه‌ای مستقیم و بلاواسطه، بدون میانجی، فرایند بی‌پایانی است که همواره مرزهای ساختگی و قانونی «دموکراسی نمایندگی» را به سوی دموکراسی هر چه مردمی‌تر، مشارکتی‌تر، کامل‌تر رادیکال‌تر و گسترده‌تر در هم می‌نوردد. این آن چیزی است که ما **دموکراتیزه کردن دموکراسی** می‌نامیم.

اما روند مبارزه برای دموکراسی رادیکال و مستقیم جدا از مبارزه در جهت برابری و کمونیسم نیست. جدا از مبارزه برای الغای سرمایه‌داری و مناسبات سلطه‌ی آن نیست. دیوار چینی این دو مبارزه را امروز از هم تفکیک نمی‌کند. سلطه سرمایه‌داری، امروزه جهانی شده است. از یکسو، زندگی بشر در عصر ما، بیش از هر زمان دیگر، حاصل تعاون جمعی و مشترک انسان‌ها می‌شود، اما از سوی دیگر و بیش از پیش، کار و زندگی انسان و بقا محیط زیست او هر چه شدیدتر در گرو سودآوری مالکیت و سرمایه قرار می‌گیرد، که به نابودی محتوم خود انسان و طبیعت می‌انجامد. در نتیجه‌ی سیادت سرمایه، امروزه مواجه هستیم با کالائی شدن هر چه گسترده زندگی، با ازخودبیگانگی هر چه بیشتر انسان، با استثمار شدید نیروی کار و سرانجام با سلطه‌ی اسارت بار و نابودکننده‌ی سرمایه در سودجویی بی حد و مرزش، چون قدرتی برین، سلطه‌گر و حاکم بر مردمانی که از دخالت‌گری دموکراتیک و مستقیم در سرنوشت خود، در سطح ملی و جهانی، هر چه بیشتر منع می‌شوند. بدین سان، امروزه نمی‌توان مبارزه‌ی انسان‌ها برای دموکراسی، بهزیستی و رهایی از سلطه‌های گوناگون را از مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری در سطح ملی و جهانی تفکیک کرد. نمی‌توان اولی را جدا از دومی به پیش راند و متحقق ساخت. دو مبارزه اصلی، یکی برای ایجاد دموکراسی رادیکال و دیگری برای امحای سرمایه‌داری به هم پیوسته و وابسته شده‌اند.

امروزه در جمهوری اسلامی ایران، مناسبات سرمایه داری بر اساس کار مزدوری حاکم می‌باشد، با این ویژگی که با رانت‌خواری دولت، دین‌سالاری، استبداد، فساد و خودکامگی در آمیخته‌اند. در نتیجه در ایران، دو مبارزه، یکی ضد استبدادی برای آزادی و دموکراسی و جدایی دولت^۸ و دین (مبارزه برای جمهوری‌ای دموکراتیک و لائیک) و دیگری، بر ضد سرمایه‌داری برای عدالت اجتماعی، برابری و رهایی، از هم اکنون در هم می‌آمیزند، با این حقیقت دیگر که دستیابی به آزادی‌های اولیه اجتماعی و سیاسی از اهمیت و ابرام ویژه‌ای در شرایط فعلی دیکتاتوری دینی در ایران برخوردار می‌باشد.

در این راستاست که تبیین آن چه مارکس «**دوره‌ی تغییر انقلابی جامعه‌ی سرمایه داری به جامعه‌ی کمونیستی**» (نقد برنامه گوتا) می‌خواند، که با نارسایی «سوسیالیسم» می‌نامیم، مطرح می‌شود. در مرکز تبیین سوسیالیسم سه چیز قرار دارند: یکم، الغای مالکیت و اجتماعی کردن، دوم، برابری و سوم، احتضار دولت چون قدرتی جدا از و حاکم بر جامعه. حال این پرسش که اشکال اجتماعی و اشتراکی، که نه خصوصی باشند و نه دولتی، کدامند و چگونه شکل می‌گیرند؟ این پرسش که فرایند امحای دولت چون دستگاهی جدا و مسلط بر مردم چگونه شکل‌گیرد؟ این پرسش که سوسیالیسم چگونه می‌تواند در سطح منطقه‌ای و جهانی تحقق پذیرد، زیرا که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور به تنهایی و به‌ویژه امروزه در عصر جهانی شدن سخنی پوچ بیش نیست، تنها و تنها در جریان مبارزات و جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه در سطح ملی و جهانی، در رخداد‌های انقلابی، در غیرمترقبه‌ها... پاسخ‌های خود را دریافت خواهند کرد. اما از هم اکنون می‌توان به یقین و با صراحت اعلام کرد که آن چه تجربه‌ی ناکام «سوسیالیسم واقعاً موجود» (سوسیالیسم توتالیتیر در شوروی، اروپای شرقی سابق، چین و غیره) و تجربه‌ی ناکام «سوسیال دموکراسی» (سوسیالیسم لیبرال) در جهان در سده گذشته به ما آموخته‌اند این است که اشکال دولتی اقتدارگرایانه که در این سیستم‌ها برای اداره‌ی امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مستقر می‌شوند و اشکال تحزب سنتی، به همان‌سان اقتدارگرایانه و عمودی، که برای رهبری و هدایت جامعه شکل می‌گیرند، نه تنها راه به گسست از سرمایه داری، به سوسیالیسم و به دموکراسی چون حکومت مردم بر مردم نمی‌برند بلکه حتی می‌توانند، چون نمونه‌ی شوروی سابق، سلطه و ستم بر مردمان و به ویژه بر زحمتکشانشان را به مراتب شدت بخشند و یا هم چون نمونه‌ی سوسیال‌دموکراسی، با اداره‌ی امور سرمایه‌داری، دوام بی‌پایان و مصیبت بار آن را تأمین و تضمین نمایند.

یادداشت ها

۱: رهایی، Emancipation

۲: برای دست رسی به نوشته‌های من به زبان فرانسه و فارسی رجوع کنید به تارنمای: www.chidan-vassigh.com

۳: برای مطالعه‌ی مکاتبات اجتماعیون عامیون ایران (گروه تبریز) با کائوتسکی و پلخانف رجوع کنید به دو منبع زیر، به‌ویژه به اولی:

- <http://www.tabrizinfo.com> : دائرة المعارف شهر تبریز-- جنبش‌ها -- سوسیال‌دموکراسی.

- نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران.

۴: قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی. مصطفی رحیمی. انتشارات امیر کبیر. تهران ۱۳۵۷. ص. ۲۲۳.

۵: برای مطالعه‌ی صورت جلسه مجمع عمومی اجتماعیون عامیون تبریز در ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ رجوع کنید به منابع ذکر شده در یادداشت ۳ و هم چنین به رونوشتی از آن که در آرشیو پلخانف یافت شده است، توسط م.اس. ایوانف در شماره‌ی پنجم مجله "مسائل شرق" از انتشارات آکادمی علوم اجتماعی اتحاد جماهیر شوروی که در سال ۱۹۵۹ منتشر می‌شود.

۶: مانیفست حزب کمونیست. کارل مارکس، فردریک انگلس. متن فارسی، چاپ پکن. ص. ۶.

۷: همه‌ی نقل‌قول‌های این فصل و فرازاها از مارکس در پاسخ به نارودنیک‌های روس... از کتاب زیر به زبان فرانسه برگرفته شده‌اند:

Marx aux antipodes. Nations, ethnicities et sociétés non occidentales. Kevin B. ANDERSON. Syllepse, 2015

۸: دولت، در هر جای این نوشتار، معادل État (فرانسوی)، State (انگلیسی) و Staat (آلمانی) است، که شامل سه قوای اجرایی، قضایی و مقننه می‌شود. با حکومت اشتباه نشود که معادل خارجی آن نزد ما، Gouvernement است.